



گری سبیک از کارمندان فعال کاخ سفید و شافل در بخش امنیت ملی آمریکا در دوران کارتر و کسسی است که پیش و پس از آن هم در سیاست خارجی آمریکا فعالیت می‌کرده است. وی که دوران سخت از دست دادن ایران را برای آمریکا در کاخ سفید بوده است، خاطرات خود را در باره موضع آمریکا در ارتباط با انقلاب اسلامی و شکل گیری آن نوشته است. این اثر با عنوان «همه چیز فرومی‌ریزد»، کتابی است که اکنون درصدد ارائه یک گزارش از آن هستیم. گری سبیک در مقدمه با اشاره به اینکه انقلاب‌های واقعی نادرند، تحول بخوده در ایران را از جمله تحولات بنیادین می‌شمرد و می‌نویسد: قاطعه‌ام می‌توان گفت ایران برای همیشه و به طور برگشت‌ناپذیری متحول شده است. وی با اشاره به وضعی که ایران در آغاز تشکیل دولت کارتر داشت، به بحران پدید آمده پس از آن اشاره می‌کند و نقش خود را به عنوان یک عنصر فعال و در عین حال ناظر این تحولات تشریح کرده، می‌نویسد: این موقعیت خاص، به من امکان می‌داد با ابعاد مختلف سیاست‌گذاری درباره ایران، از جمله شخصیت‌های دخیل در این امر، سیاست‌های کاخ سفید در این زمینه و اختلاف نظره‌ای میان مسوولان وزارت خارجه از نزدیک آشنا شوم. وی موضوع ایران و مقابله با آن را همچنان موضوع جالب توجه برای آمریکایی‌ها می‌داند و دلپیش را آن می‌داند که انقلاب ایران یادآور دورانی آمیخته با خشم و سرخوردگی برای ملت آمریکاست. به زبان روشن‌تر باید گفت انقلاب اسلامی ایران یک شکست بزرگ و تحقیر ابدی برای آمریکا بود. به همین دلیل آن ماجرا تبدیل به یک عقده روانی برای آمریکا و آمریکایی‌ها شد و تاکنون آنان را آزار می‌دهد. بخشی از سیاست‌های تند آمریکا تا به امروز برای جبران آن شکست است. بدون شک کتاب گری سبیک یکی از اصلی‌ترین منابع تاریخ انقلاب اسلامی در میان تمام آثاری است که در خارج از کشور نوشته شده است. این اثر روایتی است دست اول از سهم دولت آمریکا به عنوان یک پرقدرت و به عنوان قدرت حاکم بر ایران که دست کم از ۲۸ مرداد ۳۲ تا سال ۵۷ دولت آمریکا در ایران می‌زده است. با این حال این به معنای آن نیست که خطا در این کتاب راه ندارد. گری سبیک تلاش کرده است با استفاده از خاطرات دیگر همقطاران خود و نیز خاطرات شاه بخشی از مسائل را به صورت چندبعدی طرح کند و همین امتیاز این اثر بر خاطراتی است که دیگران علیه نگشته‌اند. به علاوه گری سبیک سعی می‌کند به صورتی عمیق‌تر ماجرای انقلاب ایران را درک کند و برای نمونه چندین بار به درستی تأکید می‌کند که انقلاب ایران در درجه اول انقلابی علیه تجدد غریب بود. مسلمان باید این اثر در مجامع علمی ما نقد و بررسی شود. کاستی‌های آن گوشزد شود و برای شناخت آینده مواضع آمریکاست به ما، به آنچه در میان ایران و آمریکا در دوران انقلاب، گذشته است، توجه بیشتری میندول شود. آنچه در پی آمده تنها مربوط به نیمه نخست کتاب است که به دوران انقلاب مربوط می‌شود. نوشته حاضر تنها گزارش آن بخش است و حالت نقد و ارزیابی ندارد.

■ گزارش

گری سبیک در نخستین بخش‌های کتاب تلاش می‌کند داستان ایران را از حوادث نهضت ملی شدن صنعت نفت آغاز و مراحل نفوذ آمریکا در ایران و اصول همکاری مشترک میان ۲ کشور را ارزیابی کند. وی در اینجا و جاهای دیگر کتاب بخوبی نشان می‌دهد تا چه اندازه شاه درصدد به دست گرفتن تمام ارکان قدرت در ایران بوده و آمریکا به عنوان مهم‌ترین دولت بیرونی، بیشترین کمک خارجی را به این کشور کرده و بیشترین سلاح را در اختیار آن قرار داده است. وی در ادامه از «تمرین انقلاب» سخن به میان آورده است. این عنوان مربوط به رویدادهای ۱۵ خرداد سال ۴۲ است که مبارزان مسلمان و روحانیون در آن دوران تمرین انقلاب کردند. این تمرین بعدها در سال ۵۷ به ثمر نشست. ضعف اطلاعاتی آمریکا که گری سبیک تلاش می‌کند در این کتاب بخوبی آن را ترسیم کند، در همان دوران وجود داشته و به صورت یک سنت ادامه یافته‌است. وی می‌نویسد:متأسفانه هیچ گزارشی درباره وقایع سال ۱۹۶۳ یا ۱۳۴۲ به واشتنگتن مخابه‌نشد، وقایعی که در سال‌های انقلاب چندین بار تکرار شد. (ص ۳۲)

به نظر گری سبیک یک امر کلید مخالفت‌های مردم با دولت پهلوی استست و وی بارها و بارها از آن سخن می‌گوید: باید گفت، آمریکایی‌ها یک چیز را فراموش کرده بودند و آن مخالفت عمیق و ریشه‌ای مردم ایران با سلطه ارزش‌های غربی بود… آنها نمی‌دانستند دستگیری، زندانی شدن و تبعید ۱۴ ساله آیت‌الله، نتیجه مستقیم دخالت وی علیه غربی شدن جامعه ایران و بویژه اعطای امتیازات

ویژه به آمریکایی‌ها (کاپیتولاسیون) است. (ص ۳۴)



نخستین بحث در دوره کارتر مربوط به درخواست خرید هواپیماهای اوکس از دولت آمریکا بود. سبیک نشان می‌دهد به‌رغم برخی مخالفت‌ها در سطوح پایین، در نهایت دولت آمریکا با این درخواست و درخواست‌های دیگر شاه در خرید سلاح موافقت کرد. هر چند اجرایی شدن این درخواست‌ها با انقلاب برخورد کرد. به نظر سبیک تأیید فروش اوکس به ایران از طریق کارتر این پیام را برای شاه داشت که ایالات متحده بدون شک روابط امنیتی خود را با ایران استمرار خواهد بخشید (ص ۵۶) اگرچه ممکن است قدری در این باره تأمل و تفکر کند. شاه نوامبر سال ۱۹۷۷ به امریکا سفر کرد و این بعد از گرفتن موافقت برای فروش سلاح‌های جدید درخواستی بود. مخالفت دانشجویان و تظاهرات آنان و استفاده از گاز اشک‌آور توسط نیروهای انتظامی آمریکا سبب شد شاه در سفره شام در میان موجی از سرفه و احساس خفگی، سخنرانی رسمی خود را آغاز کند. (ص ۶۰)

۶ هفته بعد از آن کارتر به ایران آمد و باز طی گفت‌وگوهایی که صورت گرفت، حمایت آمریکا از ایران به همان استحکام قبلی ادامه یافت. کارتر در سخنرانی خود در میهمانی شاه، ایران را «جزیره ثبات در گوشه‌ای پرآشوب از جهان» وصف کرد. به نظر گری سبیک، هدف کارتر از این جملات، جلب اعتماد به نفس شاه بود. (ص ۶۲) در این زمان تصور دولتمردان آمریکا و کارتر آن بود که به رغم برخی مخالفت‌ها ایران یعنی شاه و شاه هم یعنی ایران، همین تصور که ایران را جزیره با ثبات می‌دانستند سبب شد با شروع مخالفت‌ها و اعتراض‌ها در سال ۵۶ دولت آمریکا آمادگی لازم را برای برخورد با آن نداشته باشد. (ص ۶۳) تا اینجا ۱۰ سال بود که آمریکا ایران را عبرت از شاه می‌دانست و برای هیچ‌کس از میان مخالفان شاه، میانه‌رو و افراطی، ارزش آن را قائل نبود تا با وی گفت‌وگو کند. شاه خود همه تحلیل‌ها بود و هیچ گزارشی از مخالفان در اختیار دولت آمریکا قرار نمی‌گرفت و برای همین دولت آمریکا از رویارویی و تحلیل آنچه در یک سال و نیم انقلاب گذشته بود، عاجز ماند. در اینجا جوی این پرسش هست: اگر ایران تا این اندازه برای ایالات متحده اهمیت داشت چرا ایسن دولت براحتی اجازه داد حکومت در اختیار امام خمینی قرار گیرد؟ پاسخ این پرسش از نظر گری سبیک بسیار ساده است: تمام قدرت در دستان شاهی قرار داشت که وابسته به ایالات متحده بود. با وجود این، امام خمینی توانسته بود این شاه را سرنگون کند. (ص ۶۷) در واقع وقتی شما همه چیز را در اختیار یک نفر گذاشتید و او سقوط کرد باید بدانید چیزی برای شما نمی‌ماند. گری سبیک تازه از اینجا یعنی از ص ۶۸ به بعد تحولات انقلابی در ایران را آغاز می‌کند. تعبیر «چهلم تا چهلم» تعبیری است که گری سبیک از مصاحبه آیت‌الله مهدوی‌کنی گرفته است. گری سبیک اشاره به گزارشی می‌کند که همزمان با برگزاری مراسم چهلم شهدای قم برای برزنسکی نوشته و در آن آورده است: به نظر می‌رسد این ناراه‌های ها کار دشمنان واقعی رژیم شاه، یعنی فعالان دست راستی مسلمان باشند. این افراد برنامه مدرن‌ترن‌زاسیون شاه را بسپار لیبرال و سنت‌ستیزی می‌دانند (ص ۶۹) وی در این گزارش این نظر را که مخالف‌ها نشأت‌گرفته از سوی کمونیست‌ها باشد یعنی چیزی که شاه و برخی دیگر می‌گفتند، نمی‌پذیرد. اکنون رژیم شاه برای سرکوب شورش‌ها در ایران نیاز به گاز اشک‌آور و دیگر وسائل سرکوب داشت. گری سبیک می‌نویسد: ۲۸ مارس دولت کارتر با درخواست شاه برای خرید گاز اشک‌آور از ایالات متحده موافقت کرد». (ص ۷۰)

اواخر دولت شریفامامی بود و شاه باید تصمیم می‌گرفت چه راه‌حلی برای آرام کردن اوضاع ایران دارد. روز ۲۱اکتبر سالپایان هم با شاه دیدار کرد و او را «غمگین و ناراحت» وصف کرد. شاه از اینکه شریفامامی نتوانسته ابتکاری به خرج بدهد ناراحت بود. اما اینکه باید دولت نظامی روی کار آورد یا دولت انتقالی، چیزی بود که شاه در آن باره مردد بود. به نظر سبیک اقدام شاه برای جدا کردن جبهه ملی از روحانیون در این مرحله شدنی نبود. در واقع زمان برای انجام کار دیر شده بود. به همین دلیل به سرعت بحث روی کار آوردن جبهه ملی کنار گذاشته شد. کریم سنجایی به پاریس رفت تا در این باره با امام خمینی صحبت کند اما روشن بود به نظر گری سبیک: آیت‌الله خمینی با قاطعیت تمام خواسته‌های ملی‌گرایان سکولار را رد می‌کند. او فقط خواستار رفتن شاه بود و رهبران جبهه ملی که برخلاف آیت‌الله خمینی از قدرت و جایگاه چندانی در میان توده‌ها برخوردار نبودند، در برابر این موضع قاطع،

تظاهرات

نگاه گری سبیک به انقلاب اسلامی ایران

تحقیر ابدی برای آمریکا

تعجب می‌کنم که عالی‌ترین مقامات آمریکا برای بررسی چنین مسأله‌ای یعنی بررسی وضعیت روحی من تشکیل جلسه داده‌اند (ص ۱۵۹)

شاه از اینکه کشورش یک سال پیش مانند صخره بزرگی محکم و ثابت مانده بود و اکنون او در یک حلقه شوم گیر افتاده بود، (ص ۱۵۶) درمانده و در واقع روانی شده بود.

دولت نظامی ازهارای نیز ساقط شد.

شکست دولت نظامی سبب شد آمریکایی‌ها باز سراغ تشکیل دولتی متشکل از ملیون و نیروهای میانه‌رو بروند. بحث بر سر توصیه برای تشکیل دولت انتقالی یا ارائه یک لیست از افرادی که می‌توانند نامشنان را در اختیار شاه بگذارند تا او خود از میان آنان کسانی را به عنوان یک شورای برنامه‌ریز برای تشکیل دولت برگزیند، مطرح شد. اینها اهمیتی نداشت؛ مهم آن بود که تصمیم برای تشکیل یک دولت انتقالی از سوی کسانی که تصور می‌شد می‌توانند بخشی از نیروها را از امام خمینی و روحانیون جدا کنند گرفته شده بود. سالیوان پا را از این هم فراتر گذاشته و معتقد بود نه ارتش توانسته است کاری در فرونساندن شورش‌ها انجام دهد و نه دولت انتقالی راه به جایی خواهد برد. با این حال گویا به اصرار مقامات آمریکایی پذیرفت که برای موفقیت یک دولت انتقالی فعالیت کند. وی نوشت برنامه‌اش در روزهای آینده چنین خواهد بود:

اول با شاه گفت‌وگو می‌کنم و نظر وی را درباره مذاکره با مخالفان جویا می‌شوم (یعنی او را راضی به این کار می‌کنم) سپس با میانه‌روها دیدار و آنها را به مذاکره تشویق می‌کنم. در نهایت به‌قم می‌روم و با رهبران روحانی دیدار و گفت‌وگو می‌کنم. آنگاه مستقیم با آیت‌الله خمینی تماس خواهم گرفت. (ص ۱۷۲)

سالیوان روز بعد از عاشورای تاریخی با شاه دیدار کرد و شاه گفت این تظاهرات نشان داد مردم از آیت‌الله خمینی خسته نشده‌اند و تنها او را رهبر خود می‌دانند. وی به سالیوان گفت با بختیار و صدیقی برای تشکیل دولت صحبت کرده است. بحث تشکیل دولت انتقالی، رها کردن کشور و واگسار کردن آن به شورای سلطنت و سپردن آن به دست ارتش ۳ گزینه بود که شاه با سالیوان در میان گذاشت. شاه تا این زمان همه راه‌ها را رفته بود و هر توصیه‌ای که سالیوان یا سفیر انگلیس [آپارسونز] به وی کرده را عملی کرده بود. دولت شریفامامی، دولت ازهارای، دولت بختیار راه‌هایی بود که تجربه شده بود اما هر روز بر دامنه بحران که بالا گرفتن تظاهرات و اعتصابات بود افزوده می‌شد. گری سبیک می‌گوید در این زمان ناراحتی وی از اوضاع ایران به اوج خود رسیده بود و در یادداشتی که برای برزنسکی نوشت به وی یادآور شد چنانچه ظرف یک هفته آینده دولت کارآمدی در ایران روی کار نیاید، شاه و سلسله‌اش سقوط خواهند کرد. گری سبیک می‌گوید به نظر من بهتر استش شاه خود را پادشاه قانون اساسی مشروطه اعلام کند. سخن از موافقت احکام آینده با شرع اسلام به میان شد ۱ نکته آمده بود که باید به شاه یادآوری می‌شدند: اول اینکه دولت نظامی در این اوضاع کاری از پیش نمی‌برد.

(ص ۱۸۹) این زمانی است که بسیاری از مخالفان شاه در ایران سخن از اجرای قانون اساسی و مشروطه می‌گویند اگرچه صدای آنان در برابر صدای امام که فقط و فقط رفتن شاه را می‌خواست چندان بلند نبود. در این مرحله آمریکایی‌ها در حال ناامیدی کامل از سلطنت پهلوی بودند و کمترین چیزی که از نظر آنان ممکن بود اعطای اقتلابیون قابل توجه به مخالفان بود، در این باره دیدگاه‌های گری سبیک و پرچ که یکی در کاخ سفید و دیگری در وزارت خارجه بود به هم نزدیک شده و هر دو در انتقاد از وضعیت حاکم بر سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران نبود. بتدریج در دولت آمریکا استفاده از سیاست مشت آهنین کنار گذاشته شد و بحث گفت‌وگو با مخالفان طرح شد. در تلگرافی که به سالیوان فرستاده شد ۱ نکته آمده بود که باید به شاه یادآوری می‌شدند: اول اینکه بلاتکلیفی نظامیان مشکل‌زا شده و باید حل شود. دوم تشکیل یک دولت میانه‌رو که بتواند نظم را برقرار کند بهتر از راه‌حل‌های دیگر است. سوم آنکه اگر نتوانند نظم را برقرار کنند شاه باید دولت نظامی تشکیل دهد و خشونت‌ها را تمام کند! چهارم آمریکا به هر حال از شاه حمایت می‌کند (ص ۱۹۹ – ۱۹۸). شاه موافقت خود را با تمام مطالب سالیوان اعلام کرد. شاه بر این باور بود که تشکیل دولت نظامی راه به جایی نمی‌برد و مشکل‌های را ترک نمی‌کند و تنها بر خون‌ریزی می‌افزاید.شاه به صراحت درباره سیاست مشت آهنین گفت: من شجاعت انجام دادن چنین کاری را ندارم و اگر قرار است چنین کاری بشود من قبل از هر چیز کشور را ترک می‌کنم تا انگشت اتهامی متوجه من نشود. (ص ۱۹۹)

از سوی دیگر وزارت خارجه آمریکا، آمریکایی های مقیم ایران را تشویق به ترک ایران می‌کرد و این رنگ خطری برای همه و حتی شاه و دربار بود. این زمانی بود که با گرفتن ویزا برای شمارزی از اعضای خاندان سلطنت آنان راهی آمریکا شده‌بودند. کابینه بختیار تشکیل شد و قرار بود اگر او موفق شد اوضاع را بسامان کند، شاه برای مدتی ازکشور خارج شود. اما بزودی روشن شد چه کابینه بختیار بتواند اوضاع را آرام کند چه نتواند شاه باید ایران را ترک کند. شاه بسالیون گفت پیش از ترک ایران بیبینه‌ای خواهد داد و خواهد گفت برای استراحت ایران را ترک می‌کند و تاریخی هم برای بازگشت خود در آن خواهد آورد. (ص ۲۰۳)

رفتن شاه از ایران هم به اصرار آمریکا بود. گری سبیک می‌نویسد: سالیوان معتقد بود شاه زمانی می‌تواند تصمیم بگیرد که از سوی ایالات متحده تحت فشار قرار گیرد. او پیشنهاده می‌کرد بعد از تشکیل و تثبیت نسبی دولت بختیار، بر شاه فشار آورده شود تا ایران را ترک کند و یک شورای سلطنتی را مأمور انجام وظایف خود کند» (ص ۲۰۳). در واقع تمام تصمیم‌گیرندگان در آمریکا به این نتیجه رسیده بودند که دیگر امیدی به بقای سلطنت شاه وجود ندارد. همزمان آمریکا در اندیشه‌ا ارتباط با نظامیان افتاد و

پیشنهاد شد ژنرال هایلز به ایران رفته و با نظامیان تماس برقرار کند تا آنان مطمئن شوند آمریکا همچنان پشتیبان شاه و سلطنت و ارتش است. او باید نظامیان را امیدوار کرده و مانع از آن می‌شد

که افسران ارشد ایران را رها کرده به خارج بگریزند. زمان رفتن هایلز به ایران همان زمانی بود که کارتر هم در جزیره گوادلوپ با سران کشورهای انگلیسی و فرانسه و آلمان جلسه داشت. این زمانی بود که همه راه‌ها تجربه شده بود و دستگاه سیاست خارجی آمریکا و احتمالاً کشورهای اروپایی به این نتیجه رسیده بودند که هیچ امیدی به ماندن شاه در ایران نیست. در تهران هایلز از فرار روزانه پانصد تا یک هزار نفر از سربازان خبر می‌داد. آیت‌الله بهشتی هم در تماس با سفارت گفت: ما از دخالت مستقیم ارتش هراسی نداریم، زیرا تمام سربازان و افسران جزء، حامی و پشتیبان ما هستند. (ص ۲۱۶) ایسن به معنای آن بود که دیگر ارتش هم برای آمریکا قابل اعتماد نیست. مشکل آن بود که وقتی شاه می‌رفت ارتش بیش از گذشته از هم می‌پاشید و این نکته‌ای بود که هایلز روی آن تأکید داشت. وی ارتش را فاقد انسجام لازم در غیاب شاه می‌دانست. شاه ۱۶ ژانویه ایران را به سوی مصر ترک کرد. انتخاب مصر شاید از آن روی بود تا جایی نزدیک به ایران باشد تا در صورت کودتای ارتش بتواند براحتی بازگردد. وی بعد از مصر هم به مراکش رفت و نظر گری سبیک آن است که شاه در فکر جمع‌آوری نیرو برای بازگشت به ایران بود(ص ۲۲۶).

بروز ششورش در نیروی هوایی ارتش تمام امیدهای هایلز را بر باد داد. در آخرین نشست میان زمبرمن و یزدی، یزدی پیام آیت‌الله خمینی را به طرف آمریکایی داد که تمام کارهای بختیار به ضرر مردم ایران و ضرر دولت آمریکا و آینده آمریکا خواهد بود. در آنجاز اراده بختیار برای آمدن به پاریس و دیدار با آیت‌الله خمینی سخن گفته شد و تأکید شد آیت‌الله اعلام کرده است تنها در صورتی بختیار را می‌پذیرد که استعفا کند(ص ۲۲۷) و البته بختیار اعلام کرد استعفا نخواهم کرد. آیت‌الله خمینی اول فوریه ۱۹۷۹ وارد ایران شد. آنچه قربانی با هایلز توافق کرده بود این بود که اگر بختیار توانست با آیت‌الله خمینی توافق کند ارتش از این توافق پشتیبانی نخواهد کرد و اگر توافق نشد ارتش با حمایت با بختیار تمام اماکن دولتی را به تصرف درخواهد آورد اما بیش از این کاری نخواهد کرد (ص ۲۳۰). تصور قربانی این بوده است که این اقدام کودتا نیست!

جدیدترین پیشنهاد آمریکایی این بود که بختیار بماند و فراندومی برای انتخاب سلطنت با جمهوری اسلامی برگزار شود. پیشنهاد دیگر اینکه بختیار استعفا کند اما بماند و رفتارندوم را برگزار کند گری سبیک می‌نویسد: آیت‌الله برخلاف نظر مشاورانش با هر دو راه حل مذکور مخالفت کرد. استدلال او این بود که بختیار چون منصوب از طرف شاه است غیرقانونی است. هایلز که طرفدار دخالت ارتش به نفع بختیار بود، در اوضاع جدید شکست خورده بود و سوم فوریه ایران را ترک کرد. این روشی بود که سالیوان با آن موافقت نداشت. با این حال هایلز هم معتقد بود ارتش نمی‌تواند ایران اداره کند زیرا ژنرال‌های ارتش حتی نمی‌دانند تأسیسات مهم دولتی در کجا قرار دارند (ص ۲۳۳)

کارتر در جلسه‌ای که با حضور هایلز با اعضای کابینه تشکیل شد از سالیوان گلاویه کرد و گفت ما همواره با سالیوان برای اجرای دستورالعمل‌های‌مان مشکل داشته‌ایم. (ص ۲۳۲) هایلز در این جلسه گفت ارتش کماکان قابل اعتماد است. از مطالبی که هایلز در این ملاقات گفته است چنین به دست می‌آید که بسیاری از گزارش‌های وی از اوضاع واقعی ایران پرت و پلا بوده و اظهار نظرهای او تناسبی با وضعیت ایران نداشته است (بنگ‌رید، ص ۲۳۴) آخرین امید برای آمریکایی‌ها درگیری داخل ارتش میان موافقان و مخالفان و بویژه سرکوب شماری از افراد نیروی هوایی توسط گارد شاهنشاهی بود. احتمال می‌رفت این حادثه بتواند ارتش را به یک اقدام جدی فراخواند اما این شروع یک درگیری بود که در نهایت به نفع انقلابیون تمام شد. این بزرگ‌ترین ضعف می‌آید که آمریکایی‌ها بود که همچنان به ارتش دل بسته بودند. گزارش‌هایی که از تهران می‌رسید بسیار نگران‌کننده بود. ژنرال گاست که پس از رفتن هایلز مسؤولیت تماس با سران ارتش را داشت چنان در اتاق خود گیر افتاده بود که حتی نمی‌توانست یک قدم بیرون بگذارد. (ص ۲۳۸). در این وقت با اینکه سران ارتش در جلسه‌ای تصمیم به دفاع از دولت بختیار گرفتند اما اوج گرفتن درگیری‌ها اوضاع را از دست آنان خارج کرد و زمانی که دریافتند قادر به انجام هیچ نوع ابتکار عملی نیستند اعلان بی‌طرفی کردند. این دیگر هیچ فضايلتی برای آنان نبود بلکه پذیرش یک شکست بود. اکنون آمریکایی‌ها فقط در اندیشه حفظ نیروهای آمریکایی بودند که در ایران باقی مانده بودند. کسی دیگر برای دولت آینده ایران نمی‌توانست درست ببیند.شده آنان باید صبر می‌کردند تا ببینند اوضاع چگونه پیش خواهد رفت. در واقع آنان دریافتند دولت آمریکا قادر به کوچک‌ترین تأثیرگذاری در روند تحولات موجود ایران نیست. برزنسکی همچنان می‌گریه‌د و از انجام کودتا توسط ارتش سخن می‌گفت و از آن حمایت می‌کرد. این در حالی بود که دیگر اعضای جلسه مخالف این نظر بودند و برزنسکی هم مجبور به پذیرش این نظر شد که امکان اعتماد به ارتش ایران برای کودتا وجود ندارد. گری سبیک می‌نویسد: در هر حال، یازدهم فوریه، آخرین روز حیات شاهنشاهی در ایران بود. در آن روز ارتش ایران پای خود را از ماجرا کنار کشید و دولت بختیار را بدون حامی رها کرد. بدین ترتیب، آیت‌الله خمینی یکه‌تاز عرصه و پیروزمنند میدان شد.

کلنل تام شفر، آخرین وابسته نظامی ایران، پس از این تحولات این گزارش کوتاه را برای واشنگتن فرستاد: ارتش تسلیم شدند، آیت‌الله خمینی برنده شد و نظم موجود فروریخت. (ص ۲۴۰)

منبع: «همه چیز فرو می‌ریزد»، مرکز اسناد انقلاب اسلامی